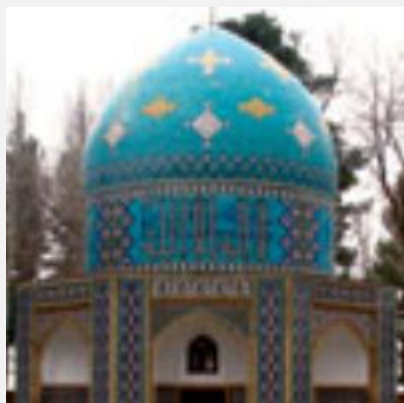


مست رخداد عشق

دکتر شفیعی کدکنی در جایی می‌گوید اطلاع دقیقی از زندگی عطار در دست نیست و زندگی او پر از ابهام و رمز و ابهام است به نحوی که نه تولدش را می‌دانیم چه زمانی است و نه مرگش را...



دکتر شفیعی کدکنی در جایی می‌گوید اطلاع دقیقی از زندگی عطار در دست نیست و زندگی او پر از ابهام و رمز و ابهام است به نحوی که نه تولدش را می‌دانیم چه زمانی است و نه مرگش را.

اما وی در مقدمه مختارنامه و به نقل از کتاب شرح حال عطار استاد فروزانفر، تولدش را 540 هجری قمری نوشته و آورده است که زادگاه عطار در کدکن نیشابور بوده است که هم‌اینک جزء بخش تربت حیدریه به شمار می‌رود.

دکتر محمد استعلامی هم در مقدمه کتاب تذکره‌الاولیای خود تولد عطار را 540 و مرگش را 618 ذکر کرده است. نام پدر عطار به احتمال قوی ابوبکر ابراهیم بوده و شغل وی عطاری؛ اگرچه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در مقدمه مختارنامه آورده است که با توجه به اینکه تمامی اطلاعات درباره زندگی عطار و شغلش از کتاب خسرونامه اخذ شده و به لحاظ تاریخی و اسنادی ثابت شده که این کتاب از آن عطار نیست، در این زمینه هم تردیدهایی جدی وجود دارد. عطار در میان 3 شاعر برجسته تصوف ایرانی، (مولوی، سنایی و عطار) کسی است که با هیچ دربار و بارگاهی رابطه نداشته است. برخلاف سنایی که مقدار زیادی از عمرش را به مداحی گذرانده و برخلاف مولوی که به هر حال مورد توجه درباریان عصر خود بوده است، عطار به تحقیق مدح کسی را نگفته است.

عطار در روستای کدکن که یکی از روستاهای نیشابور بود به دنیا آمد و از دوران کودکی او جزئیات خاصی در دست نیست. پدر عطار به شغل عطاری (دارو فروشی) مشغول بود و فریدالدین هم پس از مرگ پدرش به همین شغل روی آورد. عطار علاوه بر داروفروشی به کار طبابت هم مشغول بود.

آنچه مسلم است اینکه عطار در اواسط عمر خود دچار تحوّل روحی شده و به عرفان روی آورده است. در مورد چگونگی این انقلاب روحی داستان‌هایی وجود دارد که درستی آنها از نظر تاریخی معلوم نیست ولی معروف‌ترین آنها این است که روزی عطار در دکان خود مشغول به معامله بود که درویشی به آنجا رسید و چند بار با گفتن جمله ««چیزی برای خدا بدهید» از عطار کمک خواست ولی او به درویش چیزی نداد. درویش به او گفت: ای خواجه تو چگونه می‌خواهی از دنیا بروی؟ عطار گفت: همان‌گونه که تو از دنیا می‌روی. درویش گفت: تو مانند من می‌توانی بمیری؟ عطار گفت: بله. درویش کاسه چوبی خود را زیر سر نهاد و با گفتن کلمه‌الله از دنیا رفت. عطار چون این را دید شدیداً منقلب و از دکان خارج شد و راه زندگی خود را برای همیشه تغییر داد.

او بعد از مشاهده حال درویش دست از کسب‌وکار کشید و به خدمت عارف رکن الدین رفت که در آن زمان عارف معروفی بود و به دست او توبه کرد و به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول شد و چند سال در خدمت این عارف بود. عطار سپس قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراءالنهر به مسافرت پرداخت و در این سفرها بسیاری از مشایخ و بزرگان زمان خود را زیارت کرد.

در مورد مرگ عطار نیز روایت‌های مختلفی وجود دارد. بعضی می‌گویند که او در حمله مغولان به شهر نیشابور، به دست یک سرباز مغول کشته شد و زمان مرگ او احتمالاً بین سال‌های 627 یا 632 هجری قمری بوده است. آرامگاه عطار در نزدیکی شهر نیشابور واقع شده است.

شیفته عرفان

عطار شاعری است که شیفته عرفان و تصوف است. کلام عطار ساده‌گیر است. او با سوزوگداز سخن می‌گوید و اگرچه در فن شاعری به پای استادانی چون سنایی نمی‌رسد ولی سادگی گفتار او وقتی با دل‌سوختگی همراه می‌شود بسیار تأثیرگذار است. عطار در مثنوی منطق‌الطیر با بیان رموز عرفان، سالک این راه را قدم به قدم تا مقصود می‌برد. عطار در سرودن غزل‌های عرفانی نیز بسیار تواناست و اندیشه ژرف او به بهترین شکل در این اشعار نمود یافته است.

او برای بیان مقصود خود از همه‌چیز از جمله تمثیلات و حکایت‌هایی که حیوانات، قهرمان آنها هستند بهره جسته و امروزه می‌توان مثنوی منطق‌الطیر را یکی از مهم‌ترین مثنوی‌های عرفانی در ادب فارسی دانست. بدون شک عطار سرمایه‌های عرفانی شعر فارسی را که سنایی آغازگر آن است به کمال رساند و به راستی می‌توان گفت که عطار راه را برای کسانی چون مولوی باز کرده است.

دکتر کزازی، استاد دانشگاه تهران بر این باور است که اگر عطار نیشابوری نبود، مولانا هرگز بدان پایه بلند در فرهنگ ایران زمین نمی‌رسید. او دنباله‌رو روش سنایی و زمینه ساز راهی است که مولانا آن را تا به اوج درخشش فرهنگ شکوهمند فارسی کشاند. مولانا به سخن عطار دل بسته بود و تا واپسین دم زندگی کتاب اسرارنامه عطار را که از خود او هدیه گرفته بود بر بالین داشت.

دکتر شفیعی کدکنی می‌نویسد: روش چکامه‌سرایان در سروده‌های عطار، اگر چشم از دیوان کبیر شمس (شاهکار مولانا) بپوشیم، در روانی و آرایش واژه‌ها بی‌مانند می‌شود.

عطار در زمانه‌ای خون‌ریز و بحرانی زاده می‌شود و به نوشتن و سرودن می‌پردازد؛ زمانه‌ای که رخدادهایی آن زمینه‌ساز سقوط ایران زمین شد و با یورش مغولان ضربه‌ای کاری و نهایی بر پیکر فرهنگ و تمدن ایرانی فرود آمد؛ دوره‌ای که ادبیات عرفان حماسی، جایگزین ادبیات تاریخ حماسی شد و زاهدان و صوفیان و عارفان خردگریز و خردستیز، متفکران قوم شدند.

عرفان حماسی و عاشقانه عطار، تجلی و بیانگر روح و روحیه حاکم بر فضای فرهنگی زمانه خود است. عرفان، به باور عطار «؛ راه» است؛ راهی که با «؛ رفتن» آغاز می‌شود. عرفان، راهی از پیش معلوم و پایان پذیر نیست، بلکه راهی است که با رفتن، پدید می‌آید و با رفتن، راه می‌شود. این راه، بی‌نشان و ناپیداست چون با رفتن رهرو پدید می‌آید. در این راه، رهرو و رهبر نیز سرانجام، راه می‌شوند. رهرو با شوریدن علیه زنجیر عادت و پرده پندار رسم و قیل‌وقال مقام و شأن اجتماعی، در آستانه ره بی‌پایان عشق و رهایی قرار می‌گیرد:

ما دُرُدفروش هر خراباتیم / نه عشوه‌فروش هر کراماتیم / انگشت‌زنان کوی معشوقیم / و انگشت‌نمای اهل طاماتیم /
حیلت گر و مَه‌رهدزد و اوباشیم / دُرُدی‌کش و کم‌زن خراباتیم / با عادت و رسم، نیست ما را کار / ما کی ز مقام و رسم و عاداتیم

عطار و رخداد عشق

عطار، مست رخداد عشق است؛ هرچند خود، بسیار به توصیف عشق می‌پردازد اما بر این باور است که درک رخداد عشق، در گرو تجربه مستقیم عشق است. عشق به باور عطار نه فقط رخدادی انسانی که رخدادی کیهانی است:

جهان بر شحنه سلطان عشق است

ز ماهی تا به ماه ایوان عشق است

عشق به زعم وی نیروی دگرگون‌کننده جهان است:

همه در عشق می‌گردند از حال

چه در وقت و چه در ماه و چه در سال

به نظر عطار، متعلق و تجلی‌های عشق، نزد همه انسان‌ها، یکسان نیست زیرا هر کس بنا به دلبستگی‌ها و دلدادگی‌هایش، معشوق و دل‌بر و حسب حالی ویژه دارد. عطار حتی از عشق و محبت زمینی نیز به‌عنوان یک فضیلت انسانی یاد می‌کند و بر این امر تأکید می‌کند که حتی از شور جنسی نیز عشق می‌تواند زاییده شود. شور جنسی هرچند نزد وی مطلوب نیست اما اگر کسی گرفتار و اسیر شور جنسی نشود، این شور، می‌تواند گذرگاه رسیدن به عشق و محبت انسانی باشد.

عطار بر خلاف بسیاری از عرفا وجه تمایز آدمی و پری را عشق نمی‌داند؛ چراکه به زعم وی، فرشتگان نیز پس از سجده بر آدم وجودشان به عشق آغشته شد و داند عشق چیست. به باور عطار آنچه وجه تمایز آدمی و پری است، نه عشق که درد عشق و زهر هجر است.